

"اختیاری" هنوز خلوت بود. آرام پشت بساط ایستاده بود و داشت کالباس می برید. سه تا جوانک کنج مغازه دور یک میز نشسته بودند و گارسن تازه مغازه - جوانکی گیج و دهاتی نما با رو پوش سفید - داشت میزشان را می چید. موسیو اختیاری پشت دخل میله دار نشسته بود و دم بدم نیم خیز می شد و به ساعت دیواری بالای سرش نگاه می کرد. از این که ساعت شش ونیم بود و هنوز کافه خالی بود خیلی کلافه بنظر می رسید.

در باز شد. "شاپسر"، "کاووس" و "سوری" و "هومر" تو آمدند. شاپسر برای آرام دست تکان داد و هر چهار تایی رفتند وسط کافه دوریک میز نشستند. شاپسر گفت "پول کم داریم. فقط نقد که عرق خالی بخوریم. بی مزه، بی غذا".

سوری گفت "من گشتمه. عرق خالی پوست آدمو می کنه".

شاپسر گفت "مگه بخرجت نمیره. پول نداریم".

سوری گفت "هومر بیست و پنج چوق داره".

شاپسر گفت "پول پیره نشه. همیشه خرج کنه. بناس امشب پیره ن بخره و راستی هومر اگه امشب نخری بابات چی می گه؟"

هومر گفت "ناجوره". داشت فکر می کرد. بعد دست کرد جیبش. یک ده تومنی در آورد و روی میز گذاشت.

کاووس گفت "پیره ن؟"

ده تومن بیعانه دادم برام بدوزن. دوخته هاش خوب نبود".

هر چهار تا خندیدند. شاپسر گفت "اعیون شدیم". و گارسون را صدا کرد. "یه بطر خلر شیراز. دو تا کانادارای. دویست گرم مخلوط. دویست گرم کالباس. دو تا نون".

هومر نگاهش کرد گیلان هارا پر کرد. بعد کانادارای را تو تا لیوان ریخت. کالباسها را لابلای نان چید رویش مخلوط ریخت و ساندویچ درست کرد. گفت "نفری یه گاز از این ساودویچ می زنین".

سوری گفت "نصفش مال من".

شاپسر گفت "بیلاخ! مگه تو بچه عقدی ای اینا بچه صیغه؟"

هر چهارتا خندیدند.

ساندویچ را دور گرداندند. هر کدام یک گاز زدند. وقتی شاپسر گاز زد سوری گفت "مادسگ دیگه چی موند؟"

بعد دوباره ساودویچ را دور گرداند ندو یکی یک گاز زدند تا تمام شد.

کاووس گفت "خب اینم از ته بندی. حالا شاش ارمنی بخوریم".

گیلاس ها را بلند کردند و بهم زدند. "بسلامتی" بعد سر کشیدند. وقتی گیلانها را زمین گذاشتند هومر اشک در چشمهایش پر شد و جلدی دست دراز کرد و سوری لیوان کانادا را بدستش داد.

شاپسر گفت "سوزوند؟"

هومر گفت "چیز نا حقییه. پدر جد ودکاس".

سوری گفت "آخه و اسه بچه ننه ها درستش نکردن".

هومر گفت "پا بپات می خورم. هرکی زه زد بچه ننه س".

شاپسر گفت "شنیدی؟" پاپات می خوره. خود تو چی میگی که اشک تو چشات پر شده بود. داشتی زیر زورش می زانیدی".

سوری رو به هومر گفت "راستی گفتی بابات و اسه چی اسمتو گذاشت هومر؟ خیال می کرد هومر اسم یک سردار رومیه، هان؟" هر چهار تا خندیدند.

هومر بر گشت و از پنجره بیرون را نگاه کرد شاپسر دو باره گیلانها را پر کرد. "بسلامتی". گیلانها را بهم زدند. شاپسر و کاووس و سوری گیلانهاشان را سر کشیدند. اما هومر انگار که بو ناراحتش کرده

باشد، کمی گیلان را نگه داشت و بعد سر کشید. کاووس بلند شد و جلوی شاپسر ایستاد. "یه چوق". یک تومن گرفت و بیرون رفت. شاپسر عرق را توی گیلانها ریخت و بطری خالی را روی میز گذاشت. منتظر شدند تا کاووس آمد. بسته سیگار را روی میز گذاشت و نشست. "بسلامتی" گیلانها را سر کشیدند.

کاووس گفت "تو که نمی کشی".

هومر گفت " نه".

كاووس سه تا سيگار به لبش گذاشت و آتش زد. دو تا را به شاپس و سوري داد و سومي را خود ش بر داشت.

هومر گفت برگشت و از پنجره مغازه بيرو را نگاه كرد. يك زن و مرد رد شدند و يك اتومبيل سياه رنگ جلوي مغازه توي خيابان ايستاده بود. دو تا مرد جلو نشستند و دو تا زن عقب. مردها يك بري نشسته بند و سرشان به سر زنها نزديك بود. مردها حرف مي زدند و زنها كر و كر مي خنديدند. ساعت مغازه زنگزد. هومر بر گشت و ساعت را نگاه كرد. هفت. موسيو اختياري نيم خيز شد و ساعت را نگاه كرد. هومر داشت به دود سيگاري كه از دست سه نفر ديگر بلند مي شد نگاه مي كرد و انگار كه داشت به چيزي فكر مي كرد. سوري دود سيگار دهنش را بطرف او فرستاد و هومر با دستش دود ها را باد زد. گفت " ساعت هفته. من مي رم خونه".

شاپس گفت " صبر كن حالا زوده. باهم ميريم".

سوري گفت " ولس كنين بره. دير بره بابا ش كتكش مي زنه".

هومر گفت " تو راس مي كي".

شاپس گفت " سوري تو ديگه درتو چفت كن. بچه ها سوري يادش رفته خودش چقد مسخره س. صورتشو نگاه كنين".

كاووس و هومر صورت سوري را نگاه كردند. سرخ شده بود و برق افتاده بود.

كاووس گفت " عينهو جنده كتك خورده ها".

هر چهار تا خنديدند.

شاپس گفت " راستي ام. تا يه گيلاس عرق مي خوره عينهو جنده كتك خورده ها مي شه".

سوري گفت " بچه ها راستي براتون گفتم؟ اكرم تاكسي رو امروز گرفتن بردن راهنمايي".

هومر و كاوي خنديدند.

شاپس گفت " شنیده ين؟ باباي سوري، كليه شو عمل کرده ي، شاششواز توي حلقش در میآن. هر چهار تا خنديدند.

سوري گفت " اكرم تاكسي رو بگو".

شاپس گفت " صد دفعه گفتم با مادرم شوخي نکن"

سوري گفت " پس بگو كه خوردم. خب بابات چي؟ دو باره شنيدم سيد جعفر دو روزه گم شده. هر چهار تا خنديدند.

هومر گفت " نه هنوز سر برج نشده".

بر گشت و از پنجره به بيرون نگاه كرد. مرد سرش را به سر زن چسبانده بود. بعد سرش را پانين برد و سينه زن را بوسيد. سوري گفت " ناكسا!"

بچه ها بر گشتند و بيرون را نگاه كردند. مرد سرش را پس برده بود.

" چيه؟ "

" ما چش كرد. همين جا توي ماشين ماچش كرد".

كاووس گفت " ...لقشون. بما چه؟ ما بايد تو نخ عرق خوري خودمون باشيم " بطري خالي را نگاه كرد. شاپس گفت " باندازه يه پنج سيري ديگه پول داريم. كانادا و مخلوطم يه كمی موند".

هومر گفت " من ديگه نمي خورم. " هنوز داشت بيرون را نگاه مي كرد. مي خواست خطوط قيفاه زن و مرد را تشخيص بدهد و نمي توانست. فكر كرد تار مي بينم انگار ك آدم از پشت يه شيشه تارداره نگاه مي كنه. انگار از پشت يه پرده دود داره نگاه مي كنه.

كاووس گفت " من شنگولم. يه پنج سيري بگير تو و سوري بخورين. " شاپس گفت " نه من نمي خورم. تو هيچ لول نشده ي. تو و سوري بخورين".

سوري گفت " من بسمه. من ديگه نمي خورم. بگيرين شما دو تا بخورين "

هومر رويش را بر گرداند. دست كرد جيبش. يك ده تومي و يك پنج تومي بيرون آورد. ده تومي را دو باره كرد توي جيبش و پنج تومي را روي ميز گذاشت. گفت " پونزده تومن ببعانه دادم".

شاپس گفت " پيرهنو كي گفت مي ده".

" پس فردا".

" تا پس فردا برات پول تهيه مي كنيم. اون وخ يه پيرهن دوخته مي خري آهان؟"

هومر گفت " بيخ خيالش باش".

شاپس بلند شد. رفت کنار پيش خوان، يك بطر عرق گرفت و بر گشت. گفت " حالا همه مي خوريم".

هومر گفت " من نه".

شاپس گفت " بخور. يكي دو گيلاس ديگه بخور".

هومر گف " نه . ديگه بسمه " .  
سوري گف " اين اگع مست بره خونه با باش كنتکش مي زنه " .  
آن وقت هومر ساکت ماند وشاپسر هر چهار تا گيلاس را پر کرد .  
سوري گف " بي پدر مال خودشو بيشتريخت . " هر چهار تايي خنديدند .  
شاپسر گف " مادسگ تو انقده بخور که بالا بياري " .  
سوري گف " کو؟ اين تموم شنه ديگر دسته خرم گيرمون نمي آد " .  
کاووس گف " بيعانه تا بيست و پنج چوغم مجل داره . " و چهار تايي خنديدند .  
" بسلامتي . " گيلاسها را بهم زدند و سر کشيدند . شاه پسرگفت " اون يه خورده کانادا رو بدين به هومر  
. " ليوان را گرفت و جلوي هومر نگه داشت . هومر داشت فکر مي کرد فقط گيلاس اول و دومه ، ليلاسي  
بعدي ديگه نه اون بورو مي ده و نه دهنو مي سوزونه  
گفت " نمي خوام " .  
" نه بخور . " سوري گف " نمي خوره بده من . " اما هومر ليوان را سر کشيد بود .  
شاپسر دو لا شد ، انگشتش را به زمين زد و جلوي سوري گرفت " مزه لوطي خاکه " .  
سوري گف " لوطي ننته که دنبکم داره . " هر چهار تا خنديدند .  
کاووس گف " ساقی کيه ؟ " .  
شاپسر بطري را بر داشت و گيلاسها را پر کرد . وقتي خواست گيلاس هومر را پر کند هومر گف " من ديگه  
نخورم ، هان ؟ " .  
شاپسر گف " چرا ؟ " .  
" شنگولم . اون پرده اي که مي خوام جلوي چشم کشيده شده " .  
سوري گف " باز مادسگ نويسندگيش گل کرد " .  
شاپسر گف " بخور ، " و گيلاسها را پر کرد . " بسلامتي . " گيلاسها را بهم زدند و سر کشيدند و روي  
مسز هيچ مزه نمانده بود . کاووس نمک دان را بر داشت و روي زبانش نمک پاشيد . هومر فکر کرد چه بد مزه  
س الاته س که بالا بيارم . راستي يعني بالا مي آرم ؟ بر گشت و بيرون را نگاه کرد . اتومبيل رفته بود . دور  
تا دور مغازه چشم انداخت . ميز ها نسبتاً پر شده بودند . دو باره بر گشت و بيرون را نگاه کرد . از پياده رو  
رويرو يك پسر و دو تا دختر مي گذشتند . سرش را بر گرداند . حلقه هاي دود را که بهوامي رقت مي پائيد .  
فکر کرد وقتشه الان که نشسته باشم به نويسم هميشه خيال مي کنم وقتي مشروب بخورم مي شينم بنويسم  
اما هر دفعه به خودم مي گم که کم خورده م بعد وقتي زياد تر خوردي خوابت مي گيره اون وقت مي خوابي اما  
الان قتشه اون پرده تار جلوي چشم کشيده شده خوابم هم نمي آد مي تونم برم يه ساعتی بنويسم ساعت  
چننده هفت و نيم اگه الان برم هشت مي رسم خونه بابا چي مي گه بوشو مي شنوه بايد کمي دير تر برم .  
بذار بخوابه خوش ندارم باهانش طرف بشم .  
کاووس گف " بچه ها بريم . " فکر کرد : يه گيلاس ديگه خوب شنگولم مي کنه . " بريم " .  
بلند شدند . شاپسر گف " کاووس لول نشده " .  
کاووس گف " من خوب لولم . تو چي؟ " .